

چرا نباید از پان‌ترکیسم ترسید

رویارویی آمریکا با جمهوری اسلامی، داستان کهنه تجزیه ایران را نو کرده است و از گوشه و کنار، زمزمه «خلفها» دوباره به گوش میرسد. یکی از این خلفها، ترکها هستند که با راه‌انداختن روزنامه و تارنما، یاد پیشه‌وریها را زنده می‌سازند. از این جنب‌وجوش، ایرانیان میهن‌دوست به هراس افتاده‌اند و از خود واکنش‌هایی نشان می‌دهند. بیگمان، جدائی آذربایجان از ایران مسئله‌ای است جدی و بسیار امکان‌پذیر که از آن نباید سرسری گذشت. اما پان‌ترکیسم (Pan-Turkism) خود ترسی ندارد چون همانگونه که نشان داده خواهد شد برپایه‌های بسیار سستی بنا گشته. پان‌ترکیسم در واقع بهانه‌ای بیش نیست و اگر وجود نداشت، برای جدائی آذربایجان بهانه دیگری تراشیده میشد. پس، برای پیکار با جدائی‌خواهی، نیازی نداریم به نشان دادن اینکه آذربایجان ترک نیست و ایرانی است. آن چیزی که آذربایجان، بلوچستان، خوزستان، کردستان، گیلان و حتی اران، ارمنستان، افغانستان و تاجیکستان را به ایران پیوند خواهد داد نیروی جاذبه ایران خواهد بود. امروز تنها نیروئی که از این بوم بیرون میزند، نیروی گریز از مرکز است و در چنین وضعی، هیچ چسبی نخواهد توانست جلوی پراکنده شدن اندام ایران را بگیرد.

پیش از هر چیز بد نیست که از خود بپرسیم آیا اصولاً چیزی به نام ترک وجود دارد؟ این پرسش که شاید شگفت‌آور به نظر آید، در دربار عثمانی، دست کم تا آغاز سده نوزده، چندان هم بی ربط نبود. در آن هنگام، «ترک» نامی تحقیرآمیز بود و در لطیفه‌ها برای نامیدن کشاورزان بی‌سواد و ساده‌آناطولی و بیابانگردان ترکمنستان بکار میرفت. به یک آدم محترم در اسلامبول «ترک» گفتن دشنام دادن به او بود. برای نمونه، در سال ۱۸۰۳، حالت افندی نامی به سفارت پاریس از سوی عثمانی برگزیده میشود. ولی مأموریتش چندان به درازا نمیکشد و دولتش، خشمگین از اینکه نماینده‌اش را «سفیر ترک» نامیده‌اند، او را فرامیخواند. حتی عبارت «ترک خر» که برخی همچون گواهی برای «ستم فارس» میدانند، در عثمانی ساخته شده و ایرانیان تنها به برگرداندن آن به فارسی بسنده کرده‌اند. اروپائیان مسیحی نیز از سده دوازده نام «ترک» را در جنبه تحقیرآمیز برای نامیدن همه مسلمانان، حتی عربها، به کار میبردند. خود عثمانیها به کشورشان تا سده‌ها دارالسلام میگفتند و نه چیز دیگر چراکه نخستین هویت این امپراطوری سلاطینی-خلفائی، حتی عثمانی هم نبود و اسلامی بود. همانگونه که در این نوشته کوشش خواهم کرد تا نشان دهم، پان‌ترکیسم اختراعی است بی پشتوانه تاریخی یا فرهنگی و تنها ابزاری است برای دستیابی به هدفهای سیاسی. برای ثابت کردن سختم، نخست به بررسی تاریخی و فلسفی پان‌ترکیسم میپردازم. سپس جایگاه سیاسی آن را در جهان امروز نشان میدهم. در پایان مقایسه‌ای میکنم با «پان‌ایرانیسم» و چند نتیجه میگیرم.

چنان بی‌پروائی در کاربرد نام ترک میشود که روشن نیست کی ترک است و کی نیست. برای همین میباید منظور از تیره ترک را روشن کرد. خود پان‌ترکها، همه مردم دنیا بجز سیاهپوستان را از ریشه ترک میدانند و با پخش مقاله‌های بی‌پایه براین آشفتگی دامن میزنند. برای پرهیز از این آشفتگی، بسیاری نام آلتائی (منسوب به فلات آلتای) را بکار میبرند، اما پیدا نیست آیا کسانی چون چینیه یا ژاپونیه را در بر میگیرد یا نه. برای ساده کردن کار، اینجا ترک شامل مغول، تاتار، اوزبک و دیگر قبیله‌های همجوار آنان میشود. مغولها را با ترکها یکی دانستن شاید چندان کار درستی نباشد اما از آنجائیکه در ارتش مغول، تنها ده‌درصد مغول بودند و دیگران ترک، یکی کردن آنان منطق این نوشته را چندان برهم نخواهد زد. پس، منظور از ترک همگی تیره‌های زردپوستی است که امروز در آسیای میانه، از مغولستان تا اران زندگی میکنند (ترکهای اران، آغوزها، چواشها، تاتارها، اوزبکها، اوغورها، تونخورها و...)

اما دوهزار سال پیش، آسیای میانه پهنة سکاها بود و «ترکی» در آن یافت نمیشد. سرزمین سکاها از مرز چین تا اروپای میانه گسترده بود و تیره ترک و مغول تنها در شرقترین این بخش از آسیا زندگی میکردند. ترکها از فلاتی بلند می‌آیند که در دل مغولستان، در اونغوت (Ungut)، جای دارد. در آنجا باستان‌شناسان گورهای شاهزادگان بت‌پرست ایشان را یافته‌اند ولی هیچ بازمانده تمدنی از این ترک‌نژادان پیدا نکرده‌اند، برای همین، این نتیجه را به آسانی میتوان گرفت که آنان نه تنها تمدنی از خود نساختند، بلکه به احتمال قوی زندگی ماقبل تاریخی می‌داشتند. از دوهزار سال پیش به این سو، ترک‌نژادان اندک اندک به سوی غرب روی آوردند و جانشین سکاها گشتند. در زیر فشار تاخت و تاز ترکان، گروهی از سکاها به نیمروز رفتند و افغانستان و سکستان (همان سیستان) را جایگاه خود ساختند. ترکها نه تنها سرزمینهای سکاها را از آن خود کردند، فرهنگشان را نیز صاحب شدند. این همرنگ کردن خود با مردمی که جایگزینشان میشدند، یک ویژگی نیرومند ترکان بود که به آنان توان گسترش داد.



سکاها که نامدارترینشان رستم زال است، مردمی بودند که به دلیل اقتصادی به کوچ‌نشینی روی آوردند. پیشه آنان دامداری بود و چون برای گوسپندانشان نیاز به چراگاه می‌داشتند، مرغزارهای پهناور دشتهای جنوب سیبری را جولانگاه خود ساختند. در بخش آغازین شاهنامه که برگرفته از یشتهای اوستا است، میخوانیم که فریدون کشورش را میان سه

پسرش، سلم، تور و ایرج بخش میکند. روم به سلم میرسد، ایران به ایرج و توران به تور. برپایه تاریخ‌نگاران کهن، توران در استپهای شمال ایران گسترده بود. از این رو، میتوان تورانیان را با سکاها یکی دانست. با آمدن ترکها به جایی که ترکستان نام گرفت، تورانیان را به اشتباه همان ترکها گرفتند، اشتباهی که فردوسی نیز کرد. واژه تور خود ریشه‌ای هندوایرانی دارد و چمش «نیرومند» است. افراسیاب، پادشاه اسطوره‌ای تورانیان، نیز نامی است ایرانی و در آن هیچ رگ و ریشه ترکی نمیتوان یافت.

از دیرباز، تمدنهای بزرگ، چه در خاور دور، چه در اروپا، از ترک‌زادان بی‌اندازه هراس داشتند و کوشش بزرگی برای جلوگیری از تاخت و تازشان میکردند. حمله ترکان بزرگترین بلایی بود که میتوانست بر سر سرزمینی بیاید و زیانش بیش از هر زمین‌لرزه یا بیماری و آگیردار بود. دیوار بزرگ چین بندی بود در جلوی راه آنان و هزینه‌اش، هرچند کم‌رشدن، به زحمتش می‌ارزید. ایرانیان نیز چنین دیواری را در مرزهای شمال شرقی خود ساخته بودند و هنوز خرابه‌های بخشی از آن پابرجا است.

در سال ۵۳۵ مسیحی، ترکها دست به کوچی بزرگ به سوی غرب زدند و بخش بزرگی از آنان به جایی آمدند که امروز نام ترکمنستان را گرفته. به نظر میرسد که آتشفشانی کوهی در جزیره جاوا در اندونزی هوا را چنان تیره و تار کرد که زمین رو به سردی نهاد و زندگی بر مردم خاور دور بسیار سخت گشت. آنان ناچار به کوچ شدند و بخش بزرگی ازشان به ایرانشهر پناه آوردند. به دستور شاهنشاه ساسانی، خسرو انوشیروان، این ترکان اجازه یافتند برای همیشه در خاک ایران بمانند. شایان توجه است که این کار انوشیروان کهنترین نمونه پناهندگی اجتماعی در تاریخ است.

پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در پی سرازیر شدن مسلمانان، ترکها که دیگر بندی در جلوی راهشان نمیدیدند، با مسلمان شدن، اندک اندک دستگاه خلافت را در اختیار خود گرفتند و در امپراطوری عربی-اسلامی دست بردند تا عربیتش را بکاهند و آنرا به یک امپراطوری اسلامی صرف بدل سازند بی اینکه بخواهند به آن رنگی ترکی دهند. سلطان عثمانی خود را همچون رهبر مسلمانان میشناساند، فرستادگانش به فرنگ نمایندگان اسلام بودند و ارتشش ارتش اسلام. افق یک شهروند امپراطوری عثمانی، پان‌اسلامی بود: جامعه‌اش امت اسلامی بود و دیگر جهان، دارال‌حرب که میباید به فتحش رفت. تا پیش از سده نوزدهم، ترکها هرگز به دنبال گسترش فرهنگ ترکی نبودند و همه جا خود را با مردمان بومی سازگار میساختند. اگر زبان ترکی، آن هم گفتاری و نه نوشتاری، گسترش یافت، به خاطر مادران ترکی بود که این زبان را سینه به سینه انتقال دادند. ترکها در مجارستان اروپائی شدند، در سوریه عرب، در هند هندی، در چین چینی و در ایران ایرانی.

با رها کردن محاصره وین و پس‌نشینی مسلمانان در اروپای میانه که دیگر به زیر فرمان مسیحیان میرفت، عثمانی‌ها برای نخستین بار در تاریخشان طعم تلخ شکست را در سده هجده چشیدند و به دروغین بودن هویت پان‌اسلامی پی بردند. با از دست رفتن اندک اندک امپراطوری چندملیتی‌شان، آنان به دنبال هویت نوینی گشتند که آن عثمانی میبود و هنوز رنگ ترکی به خود نگرفته بود. در سده نوزده، یک اشرافی اسلامبول خود را خادم یک امپراطوری چندملیتی (و چند دینی) میدید که صد قوم گوناگون را دربر میگرفت و از عربستان تا بالکان و لیبی گسترده بود. ریشه این گونه نگرش را باید در پیش از سده نوزده بگردیم، آن هنگامی که روشنفکران و سپاهیان عثمانی با گونه‌های فرنگی میهن‌دوستی و ناسیونالیسم آشنا شدند. در دهه ۱۸۷۰-۱۸۶۰، سخن از «حزب عثمانی» میرفت و نه هنوز «ترک».

بازگشت به هویت ترک نیز تقلیدی است از جو رمانتیسم اروپای سده نوزده. در این دوره، یک گونه دل‌تنگی برای نیاکان در فرنگ شکل گرفت و اسطوره‌های ژرمنی مد روز گشت. ژرمنها هم قومی جنگجو ولی نه چندان متمدن بودند که با مسیحی شدن، رومی‌ها را در آغاز قرون وسطی کنار زدند و در همه اروپا خود

به تخت نشستند. میبینیم که تاریخچه ژرمنها همانندی بسیاری با ترکها دارد و شاید به همین خاطر بود که عثمانیها نیز گرایش به بازیافتن نیاکان خویش یافتند.

با بسی دشواری، هویت ترکی خود را در درازای سده نوزده در کنار هویت عثمانی میسازد. همانگونه که گفته شد، در سده ششم مسیحی بود که ترکها کوچ بزرگ خود را از آلتای به غرب میآغازند و میان سدههای هشت و ده به اسلام میگردند و «ترک» بودنشان را به فراموشی میسپارند. برای زنده کردن این هویت ترک، میبایست تا سده نوزده به انتظار نشست تا شرقشناسان و ترکشناسان اروپائی پژوهشهایشان را به انجام رسانند، پژوهشهایی که تأثیری بی‌اندازه در ترکیه گذاشته است. در سال ۱۸۳۹ در این کشور یک «جامعه توراتی» بوجود میآید که برای خود هدفی چون بنیان نهادن یک «امپراطوری توراتی» را تکلیف میکند. این جنبش با تأسیس «جامعه ترک» (TürkDerneği) در ۱۹۰۹ در اسلامبول به اوج خود رسید: دیگر نه تنها ننگی نداشتند، بلکه به اینکه ترکهای بودند که از کوههای آلتای آمده بودند به خود میبالیدند و شاهزادگان عثمانی، با گرویدن به این جامعه، نمونه میشدند برای دیگران. در سال ۱۹۱۵، ترکان جوان که دولت عثمانی را میگرداندند، هدفشان را در جنگ جهانی همبستگی همه ملت‌های ترک اعلام میدارند. امروز هنوز کشور ترکیه نقش اداره کل ملت‌های ترک که بر روی هم ۲۵۰ میلیون تن میشوند را در خود میبیند، مردمانی که در پهنه گسترده‌ای از اروپا تا چین و سیبری زندگی میکنند.



دشواریها با آمدن ترکهای جوان بروز میکند. ایشان با الهام گرفتن از ناسیونالیسم ضدروحانی نزدیک به فراماسونری که در فرانسه و ایتالیای پایان سده نوزده رواج داشت (بسیاری حتی به آن لژها پیوسته بودند) از «ترک‌گرایی» به «پان‌ترکیسم» تغییر جهت میدهند. این یکی رؤیائی است سیاسی با هدف گرفتن عکس راهی که ترکها در تاریخ با آن از شرق به غرب آمده بودند. آرزوی پان‌ترکها در این مسیر بازگشت، گرفتن سرزمینهای پیرامون آن است، راهی که تا دل چین و مغولستان میرود. اما شکستهای نظامی و کشتارهای خونین آغاز سده بیستم بیشتر ترکها را بر سر خرد آورد و آنان را به محدود کردن پان‌ترکیسم به ناسیونالیسم ترکی مصطفی کمال آتاترک واداشت. آتاترک، با واقع‌بینی، میهن‌پرستی ترک را محدود به دفاع از آناتولی و اسلامبول کرد و سودای شکوه پان‌ترک را به باد سرزنش گرفت. با این همه، غرور ترک از میان نرفت: خود آتاترک و اهمه‌ای نداشت تا در باستان‌شناسی دست ببرد و این نظر را اختراع کند که گهواره بشر، آنگونه که پان‌ترکها گمان میکردند که فلات مغولستان است، نیست بلکه همان آناتولی قوم هیتیت است که ترکها (به خیال آتاترک) بازماندگانشان میباشند، ترکهای که نخست به سوی شرق کوچ کردند تا اینکه دوباره به سوی غرب بازگردند.

نظریه غربی بودن زادگاه نخستین ترکها از دیدگاه تاریخی بی‌پایه است. اما در ترکیه آتاترک، این باور ابزاری است برای ساختن یک هویت چهارم: هویت اروپائی. امروز بزرگترین کوشش ترکها اروپائی نشان دادن خودشان است و برایش به هر کاری دست میزنند. امکان ندارد که در یک آگهی برای کشش جهانگردان یک زن چشم‌بادامی را نمایش دهند. به جایش بدنبال موبورها و چهره‌های اروپائی میروند. نه تنها خط خود را لاتین کرده‌اند، در تاریخ هم دست میبرند تا نژاد اروپائی را از ریشه ترک بشناسانند. آتاترک که فرنگی‌گرایی سخت‌باور و پشتیبان برتری اروپائیان بود، تنها به این بسنده نمیکرد که تمدن فرنگی را بالاترین تمدنها بداند، او به این باور داشت که ترکها نیز بخشی از آن میباشند و افسوس میخورد از خفه شدن اروپائی بودنشان به دست اسلام. پس، حکومت کمال آتاترک کوشید به پاک کردن هویت‌های پیشین - اسلامی، عثمانی، پان‌ترک - ولی چون در آن شکست خورد، تنها به افزودن هویتی نو بر لایه‌های گذشته دست یافت.

با اینکه ترکها یکجانشین شدند، هرگز اندیشه کوچ‌نشینی را رها نکردند. کوچ‌نشینی امروز آنها، کوچ از یک هویت به هویت دیگر است. برای دستیابی به هدفهایشان، میتوانند یکروز زردپوست باشند، روز دیگر سفیدپوست. یک روز آسیائی، فردایش اروپائی. هرکه را که بردشان بخورد ترک بدانند، هر که را که مایه شرمشان باشد از یاد ببرند. شگفت‌آور است که مردمی که خود را بزرگترین تمدن جهان میپندارند، ناچارند حتی نام خود را (توران) از دیگری بدزدند و به اسطوره‌ای (تورانیان) پناه بیاورند که از خودشان نیست. روشن نیست چرا پان‌ترکها، بجز زبانشان، به هیچ یک از پایه‌های فرهنگیشان دلبستگی نشان نمیدهند و همه کوشش خود را بر سر از آن خویش ساختن فرهنگ دیگری میگذارند.

این ایدئولوژی «تورانی» بر پایه فرضیه یکی بودن مردمان فنلاند-اوگرو و ترکها جای دارد و چنین باور دارد که آنها در آغاز مردمانی یگانه‌ای بودند که در آسیای میانه، در منطقه‌ای میان اورال و آلتای میزیستند. برای همسازی این فرضیه با باستانشناسی، به ناچار سکاها را همین مردم نخستین باید دانست و همه مدرکهای پژوهشی که این فرضیه میان‌تهی و «من‌درآوردی» را بی‌ارزش میسازد، نادیده گرفت.

نامگذاری تورانی برای همگی مردم نا-هندواروپایی و نا-سامی جهان کهن به کار می‌رود. با این نام «تورانی»، بی‌باکانه نه تنها مردمان عثمانی و ترکهای آسیای میانه را در یک گروه جای میدهند، بلکه ژاپنیها، چینیها، کره‌ایها و تبتیها را نیز در آن می‌گنجانند. زبانهای این مردمان حتی امروز هم «زبانهای تورانی» نام دارد با اینکه با یکدیگر مشخصات مشترک اندکی را دارا میباشند. برای نمونه مجاری و ترکی ریشه‌های مشترک ناچیزی دارند. زبانشناسی مدرن سالها است که فرضیه همخانوادگی زبانهای اورالی-آلتائی را رد کرده است. کوشش پان‌ترکها برای دستکاری در تاریخ و فرهنگ چنان ناشیانه و کودکانه است که همه دانشمندان جهان را به مسخره کردنشان واداشته.

در سالهای ۱۹۴۰، ایده تورانی‌گری در لایه روشنفکر مجارستان بسیار ریشه دوانده بود. نخستین رئیس «جامعه تورانی» در مجارستان کنت پال تلکی (Pál Teleki) بود که میگفت: «من یک آسیائی‌ام و به آن می‌بالم». کنت تلکی دو بار وزیر امور خارجه مجارستان شد و در ۱۹۲۱-۱۹۲۰ و سپس از ۱۹۳۹ تا خودکشی در ۱۹۴۱، نخست‌وزیر این کشور بود. مهمترین تولید این جریان فکری «سرودهای تورانی» آرپاد زمپلنی (Arpád Zempléni) است. او بر آلمانیهای مجارستان نام «دیوهای آریائی» را گذاشته بود و از سال ۱۹۱۰ برای بیرون کردنشان میکوشید، کاری که در سال ۱۹۴۵ انجام گرفت. اوژن چولنوکی (Eugen Cholnoky)، رئیس «جامعه تورانی» از سال ۱۹۴۱، در دوران میان دو جنگ جهانی «صدراعظم» «همبستگی تورانیان» بود که خود جنبشی بود برای برتری نژاد ترک و با آلمانیها، کولیها و یهودیان رفتاری خشن و ستیزجویانه میداشت.

فنلاندیها و استونیها به طور روشن نمی‌پذیرفتند که آسیائی باشند. ژاپنیها، چینیها و کره‌ایها به برجسب «تورانی» خود می‌خندیدند. امروزه هم در مجارستان و بلغارستان دیگر کسی هوس بازیابی نیاکانی دروغین را ندارد و تنها اندیشه‌ای که خریدار دارد، اندیشه اروپای سفیدپوست مسیحی است. با این همه، نه تنها ایرانیان بلکه فرنگیان نیز از پان‌ترکیسم می‌ترسند و آن را همچون خطری بزرگ می‌بینند.

فرنگیان اگرچه خود را پشتیبان ترکها نشان میدهند و آنها را به گسترش ناسیونالیسمشان دلگرم میکنند، اما در پشت سر، هم به ریششان می‌خندند و هم به گونه‌ای از نیرومند شدنشان میهراسند. از برای دیدگاه جهانی، دولت ترکیه بارها اعلام کرده که قصد دنبال کردن هرگونه خواستگاه پان‌ترکی را ندارد. اگرچه اویغورها از جانب گروه‌های ملی‌گرا یا اسلامی ترک پشتیبانی میشوند، اما به نظر نمی‌رسد که آنها را بخواد با رویارویی با پکن بازار چین را بر خود ببندد. شایان یادآوری است که فرقه دموکرات آذربایجان ساخته و پرداخته شوروی و استالین بود نه ترکیه. امروز هم این آمریکائیها هستند که از پان‌ترکیسم در ایران پشتیبانی میکنند و هیچ مدرکی از دخالت ترکها در دست نیست. نباید نیز فراموش کرد که شرق ترکیه، آن بخشی که با ایران هم‌مرز است، کردنشین میباشد و یکی شدن آذربایجان با ترکیه بیشتر برای ترکها دشواری خواهد ساخت تا سود.

اگر با این همه ترکیه بخواد بدنبال هدفهای پان‌ترکیش برود، دشواریهای فراوانی توان این کار را از او خواهد گرفت. پیش از همه، این کشور دارای امکانات پولی و اقتصادی چنین برنامه‌ای نیست. از جنبه استراتژیکی، چنین برنامه‌ای نه تنها با مخالفت روسیه روبرو خواهد شد، بلکه چینی‌ها را نیز برخواهد انگیخت. بجز این، جمهوریهای آسیای میانه با یکدیگر اختلافاتی دارند که میتواند آنان را با هم به رویارویی بکشاند. این اختلافها جنبه‌های بسیار گوناگونی دارد، همچون مرزی (چون میان ترکمنستان و قزاقستان، ترکمنستان و اوزبکستان و یا اوزبکستان و قزاقستان)، نژادی (چون میان قرقیزها و اوزبکها در فرغانه که گواش زدوخوردهای اوش است) یا رقابتیهای ناحیه‌ای (بویره میان قزاقستان و اوزبکستان). از همه بالاتر، هیچیک از سران کشورهای ترک نخواهد خواست که قدرت شخصی‌اش را فدای ایدئولوژی کند چون اگر قرار باشد که این کشورها به زیر یک پرچم روند، بسیاری از آنان بیکار خواهند شد. در این شرایط چگونه میتوان یک همبستگی میان ترکان ساخت؟ ترکهای آسیای میانه رفتار «برادر بزرگی» ترکیه را نمی‌بینند و در نوشته‌هایشان دلخوریشان را پنهان نمی‌کنند. آنان که ترکهای راستین هستند، نمی‌خواهند که به زیر فرمان ترک‌زبانانی از ترکیه و اران روند که در چهره‌شان نشانی از نژادشان، همانا زردپوستی و چشمانی بادامی، ندارند. پان‌ترکیسم آسیای میانه تاریخ و ریشه‌ای جدا دارد و انگیزه نخستینش بیکار با اشغال روسیه نامسلمان بود. این پان‌ترکیسم در سالهای پس از انقلاب شوروی پا گرفت و بدست استالین سرکوب شد، همان استالینی که آن را در قفقاز همچون ابزاری برای بدست آوردن آذربایجان به کار برد.

پان‌ترکیسم در آسیای میانه افسانه‌ای بیش نیست. از فروپاشی شوروی تاکنون بیش از دو میلیون مسلمان درین کشور مسیحی شده‌اند. اینها به اورتودکسی روی آورده‌اند حال آنکه پروتستانها هستند که در تبلیغ دینی پشتکار دارند. در واقع، کلیسای اورتودکس روسیه که ویژه اسلاوها است چندان هم از گرایش مسلمانان شاد نیست. بیشتر این مسلمانان مسیحی شده ترک‌زاد و یا دست‌کم ترک‌زبان اند. میبینیم پس که اینان بیشتر به فرهنگ روسی مهر می‌ورزند تا بی‌فرهنگی ترکی. بیگمان، چایکوفسکی یا تولستوی یا حتی لنین بیشتر نیروی کشتش دارند تا فلان شاعر یا نویسنده ترک‌زبان. هنگامی که ترکها به هر زوری خود را اروپائی جا میزنند، روشن است که مردمان آسیای میانه بهتر میبینند که به اروپائی‌های دست اول (روسها) بچسبند تا به نوع قلابیش.

ترکان مسلمان مانده هم به هویت اسلامی خود روی آورده‌اند و کوشش‌شان نزدیکی با عربستان سعودی و جریانهای بنیادگرای اسلامی است. اینان، مانند دوران عثمانی، خود را پیش از ترک دانستن، مسلمان میدانند و زبان عربی برایشان بسی گرامی‌تر از ترکی است. همانگونه که پاکستان هر روز از شبه‌قاره هند دوری میجوید و خود را به کرانه‌های جزیره‌العرب نزدیک میسازد، بیگمان در آینده‌ای نه چندان دور، شهرستانهای آسیای میانه به مگه بیشتر همانند خواهند بود تا به اسلامبول.

آینده پان‌ترکیسم نمیتواند از سرنوشت پان‌عربیسم بهتر باشد. پس از نزدیک به صد سال و توانائی‌های مالی بیمانند، ره‌آورد پان‌عربیسم و بعثیسم کسانی شد چون قذافی، صدام حسین یا حافظ اسد. این ایدئولوژی که از سوی مسیحیان لبنان پیشنهاد شده و از پشتوانه‌های فکری چندی هم برخوردار بود، هدفش را بر روی همبستگی نژادی و نه دینی گذاشت، اما با گردباد پان‌اسلامی نابود گشت. در آسیای میانه و همچنین در ترکیه، نخستین هویت اسلامی است و بن‌لادن بیشتر هوادار دارد تا آتاترک.

اما بدبختانه، این ناتوانی پان‌ترکیسم کمکی به یکپارچگی میهنمان نخواهد کرد چراکه ما ایرانیان نیز به همان بیماری چندهویتی دروغین ترکها دچاریم. تنی بیمار هم با کم خطرترین میکروب میتواند از پای درآید. امروز، این نیروی دشمنان ایران نیست که جان او را خواهد گرفت، این ناتوانی و بی‌مایگی خودمان است که در را بر روی هر راهزنی باز میگذارد. ایرانیان نیز دو هویت ناسازگار ایرانی و مسلمان را به هم گره زده‌اند و برای توجیهش همانند ترکان، به تاریخ دست برده‌اند تا بیگانه را خودی نشان دهند و خودی را دشمن. در این کشتزار نابسامان هم جز علف هرز چیز دیگری نمیروید و بوی گندش نه تنها کسی را به سوی خود نمیکشاند، گریزان هم میکند.

پس از شکست ساسانیان، ایران به مانند یک کشور برای همیشه از میان رفت. با این همه، روشنی آتشی که هنوز دردل آن میسوخت، مردم جهان را چون پروانه به سوی شمع، به خود میکشید. برای همین هم بود که مسلمانان سرسختانه کوشیدند تا این آتش را خاموش سازند تا چراغی تابان همچون فرهنگ ایرانی، تاریکی جزیره‌العرب را آشکار نکند. امروز، چراغ ایران دیگر خاموش شده و کسی را به سوی خود نمیکشد. تنها راه دوباره روشن کردن چراغ ایران بازگشت به ساسانیان است، بازگشت به آن روزی، به آن لحظه‌ای که گسسته شد بندها از تاریخ. تیسفون را بازسازیم و خواهیم دید که هر مرد و زن باگه‌ری در جهان خود را از تخمه ایرانی خواهد دانست، چه در باکو زندگی کند، چه در توکیو و چه در برلن.

بابک خندانی

پاریس، ارد روز، آبان ماه ۱۳۷۵ یزدگردی